

فصل ششم: ادبیات حماسی



حماسه، به معنای **دلآوری و شجاعت** است و در اصطلاح ادبی، روایتی داستانی از تاریخ تخیلی یک ملت است که با قهرمانی‌ها، جنگاوری‌ها و رخداد‌های خلافِ عادت و شگفت (خارق العاده) در می‌آمیزد.

چهارزمینه یا ویژگی یک اثر حماسی:

- ۱- داستانی باشد.
 - ۲- قهرمان داشته باشد.
 - ۳- جنبه ملی داشته باشد.
 - ۴- حوادث خلاف عادت طبیعی (خرق عادت) در آن اتفاق افتاده باشد.
- معروف‌ترین اثر حماسی ایران، شاهنامه فردوسی است.

شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی یکی از بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین سروده‌های حماسه‌ای جهان است که سرایش و ویرایش آن، حاصل دست کم سی سال رنج و تلاش خستگی‌ناپذیر این سخن‌سرای بزرگ ایرانی است.

درون‌مایه این شاهکار ادبی، **اسطوره‌ها، افسانه‌ها و تاریخ ایران از آغاز تا حمله اعراب به ایران است** که در چهار دودمان پادشاهی **پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان** گنجانده می‌شوند و به سه بخش **اسطوره‌ای** (از روزگار کیومرث تا پادشاهی فریدون)، **پهلوانی** (از خیزش کاوه تا مرگ رستم) و **تاریخی** (از پادشاهی بهمن و پیدایش اسکندر تا گشایش ایران به دست اعراب) بخش‌بندی می‌شود.

شاهنامه بزرگ‌ترین کتاب به زبان پارسی است که در همه جای جهان مورد توجه قرار گرفته و به همه زبان‌های زنده جهان ترجمه شده است. دکتر خالقی مطلق، مصحح سرشناس، شمار ابیات شاهنامه را (۴۹۵۳۰) بیت می‌داند.

جنگ‌های ایران و توران بخشی از شاهنامه را به خود اختصاص داده است. داستان نبرد **رستم و اشکبوس** از این جمله است.

دلیل خصومت ایرانیان و تورانیان:

نام تور و توران پس از دیباچه شاهنامه، نخستین بار در دوره فریدون به میان آمده است. فریدون کشور پهناور خود را میان پسرانش تقسیم می‌کند. روم و خاور را به سلم، پسر ارشد می‌بخشد، چین و توران را به تور، پسر دوم و ایران را به ایرج، پسر کوچک خود، می‌دهد تورانیان، طبق منابع تاریخی و اساطیری ایران از فرزندان تور بوده و نژاد ایرانیان و تورانیان یکی بوده است.

سلم و تور چون از تقسیم‌بندی پدر رضایت ندارند ایرج را می‌کشند و جنگ طولانی و درگیری سخت بین ایران و توران از همین جا شروع می‌شود. هر چند منوچهر نوه ایرج انتقام می‌گیرد و سلم و تور را می‌کشد، اما کینه‌توزی و جنگ بین ایران و توران تا چندین قرن ادامه می‌یابد.



درس دوازدهم: رستم و اشکبوس، ص ۹۵

شخصیت‌های داستان:

ایران:

- ۱- کیخسرو (فرزند سیاوش، پادشاه ایران)
 - ۲- رستم (تهمتن): بزرگ‌ترین پهلوان ایران
 - ۳- رهام: پسر گودرز از پهلوانان ایرانی
 - ۴- طوس: از پهلوانان سپاه ایران
- ۱- افراسیاب (پادشاه توران)
 - ۲- کاموس (فرمانده سپاه)
 - ۳- اشکبوس کشانی (پهلوان سپاه)

سخن بر سر پیکار (نبرد) میان ایرانیان و تورانیان است. هنگامی که کیخسرو در ایران بر تخت نشست، بر تخت نشستن: کنایه از « به پادشاهی رسیدن » افراسیاب در سرزمین توران (کشور همسایه ایران در قدیم) بر تخت پادشاهی نشسته بود. سپاه توران به یاری سردارانی از سرزمین‌های دیگر به ایران می‌تازد. (حمله می‌کند) کیخسرو، رستم را به یاری می‌خواند. اشکبوس، پهلوان سپاه توران به میدان می‌آید و مبارز می‌جوید. یکی دو تن از سپاه ایران پای به میدان می‌نهند، (پای نهادن: کنایه از وارد شدن) اما سرانجام، رستم پیاده به میدان می‌رود. نبرد رستم با اشکبوس از عالی‌ترین صحنه‌های نبرد تن به تن است که در آن طنزگویی (بیان طعنه‌آلود، ریشخند کردن، مسخره کردن) و چالاکي (چابکی، جلدی، تندى و تیزی) و دلآوری و زبان‌آوری (کنایه از تسلط داشتن بر زبان) با هم آمیخته است.

قالب شعر: مثنوی (ویژه انسانی)

وزن عروضی: فعولن فعولن فعل، متقارب مثنی محذوف (ویژه انسانی)



رستم و اشکبوس

۱- خروش سواران و اسپان ز دشت ز بهرام و کیوان همی برگذشت

بازگردانی: بانگ سوارکاران و شیهه اسبان چنان بلند بود که از آسمان نیز می گذشت.
قلمرو زبانی: بهرام: سیاره مریخ // کیوان: سیاره زحل // « بهرام و کیوان » تناسب // همی برگذشت: عبور می کرد، بالامی رفت (ماضی استمراری)
قلمرو ادبی: بهرام و کیوان: مجازا آسمان // رسیدن صدا به آسمان و گذر از آن: اغراق
بهرام (مریخ): در ادبیات نماد جنگ و خصومت و خونریزی است. // کیوان (زحل): به عقیده قدما در آسمان هفتم جا دارد و در عربی به خاطر دوری زیادش از زمین زحل خوانده شده است. فردوسی برای نشان دادن هر چه بیشتر اغراق بیت از این دو واژه کمک گرفته است.
قلمرو فکری: از بیت، انبوهی سپاه و شدت نبرد دریافت می شود.



۲- همه تیغ و ساعد ز خون بود، لعل خروشان دل خاک، در زیر نعل

بازگردانی: شمشیر و دست سپاهیان از خون، سرخ رنگ شده بود. زمین در زیر نعل اسبها به فریاد آمده بود.
قلمرو زبانی: تیغ: شمشیر / لعل: سنگی قیمتی به رنگ قرمز، در ادبیات نماد سرخی است. / شیوه بیان: بلاغی / حذف فعل « بود » در مصرع دوم
قلمرو ادبی: تشبیه شمشیر و دست سربازان به لعل، وجه شبه: سرخی // ادل خاک: استعاره مکنیه / ساعد: مجاز از دست // مصراع دوم: اغراق
قلمرو فکری: از مفهوم بیت، انبوهی سپاه و شدت نبرد دریافت می شود.



لعل

۳- نماند ایچ با روی خورشید، رنگ به جوش آمده خاک، بر کوه و سنگ

بازگردانی: خورشید از ترس رنگ باخته بود و خاک مضطرب و پریشان شده بود
قلمرو زبانی: ایچ: هیچ (نشان دهنده کهنگی زبان است).
قلمرو ادبی: روی خورشید: اضافه استعاری (مکنیه) // رنگ بر روی خورشید نماندن: اغراق و کنایه از ترسیدن یا تاریک شدن
به جوش آمدن: کنایه از مضطرب شدن، آشفتگی // به جوش آمدن خاک: تشخیص // رنگ و سنگ: جناس
قلمرو فکری: مانند ابیات قبل، از این بیت نیز، شدت جنگ و نبرد دریافت می شود.



۴- به لشکر چنین گفت کاموس گرد که گر آسمان را ببايد سپرد

۵- همه تیغ و گرز و کمند آورید به ایرانیان تنگ و بند آورید

بازگردانی: پهلوان کاموس به سپاه چنین گفت که: اگر [برای شکست ایرانیان] لازم باشد، آسمان را زیر پا بگذارید [باید چنین کنید] همه، شمشیر و گرز و کمند بیاورید و عرصه را بر ایرانیان تنگ کنید (آن‌ها را در تنگنا قرار دهید و گرفتار کنید).
قلمرو زبانی: گرد: پهلوان // سپردن: طی کردن و گذشتن // تنگ: تسمه ای که با آن بار یا زین را بر پشت اسب یا الاغ محکم می‌کنند
قلمرو ادبی: به تنگ و بند آوردن: کنایه از گرفتار و اسیر کردن // گرز: نوعی ابزار جنگی. // آسمان سپردن: کنایه از انجام کار بسیار دشوار
قلمرو ادبی: گرز و تیغ و کمند و بند: مراعات نظیر
قلمرو فکری: از ابیات، قدرت سپاه ایران، ترس تورانیان و عزم آن‌ها در شکست ایرانیان دریافت می‌شود.



تنگ و بند



کمند



گرز

۶- دلبری کجا نام او اشکبوس همی بر خروشید بر سان کوس

بازگردانی: پهلوانی که اشکبوس نام داشت، مانند طبل بزرگ، فریاد می‌کشید
قلمرو زبانی: در سبک خراسانی «کجا» به معنی «که» به کار می‌رود و این کاربرد، نشانه کهنگی زبان است.
همی بر خروشید: فریاد می‌کشید، ماضی استمراری کوس: طبل بزرگ، دُهل
قلمرو ادبی: تشبیه اشکبوس به کوس، برسان (مانند): ادات تشبیه، بر خروشیدن: وجه شبه // خروشیدن کوس: استعاره ممکنیه (تشخیص)



کوس

۷- پیامد که جوید ز ایران نبرد سر هم نبرد اندر آرد به گرد

بازگردانی: به میدان آمد تا با ایرانیان بجنگد و حریف خود را به خاک بيفکند (شکست دهد).
قلمرو زبانی: نبرد جستن: حریف طلبیدن // هم نبرد: حریف
قلمرو ادبی: ایران: مجاز از سپاه ایران // سر هم نبرد به گرد آوردن: کنایه از شکست دادن، معادل «پوزه کسی را به خاک مالیدن»
واج آرایبی: صامت‌های «د» و «ر»

۸- بشد تیز رهام با خود و گبر همی گرد رزم اندر آمد به ابر

بازگردانی: رهام به سرعت با کلاهخود و جامه رزم به میدان رفت // نبرد چنان شدید بود که گرد و خاک میدان رزم به آسمان می‌رسید.
قلمرو زبانی: بشد: برفت // تیز: تند و سریع // خود: کلاخود، کلاه جنگی // گبر: نوعی جامه جنگی، خفتان
قلمرو ادبی: مصراع دوم اغراق و کنایه از شدت نبرد // ابر و گبر: جناس ناقص اختلافی // خود، گبر، رزم: مراعات نظیر // ابر: مجاز از آسمان
قلمرو فکری: از مصرع دوم، سختی و شدت نبرد دریافت می‌شود.

۹- بر آویخت رهام با اشکبوس بر آمد ز هر دو سپه بوق و کوس

بازگردانی: رهام با اشکبوس درگیر شد و صدای شیپور و طبل از هر دو سپاه بلند شد
قلمرو زبانی: بر آویختن: به جنگ پرداختن، درگیر شدن، گلاویز شدن (کنایه) // بر آمد: بلند شد // بوق: شیپور // کوس: طبل جنگی
قلمرو ادبی: بوق و کوس: مجازا صدای بوق و کوس // سپاه: مجاز از افراد سپاه
قلمرو فکری: نواختن بوق و کوس در جنگ‌ها برای ایجاد هیجان و تشجیع سپاهیان بوده‌است.

۱۰- به گرز گران دست برد اشکبوس زمین آهنین شد سپهر آبنوس

بازگردانی: اشکبوس گرز سنگین خود را برداشت؛ زمین برای تحمل ضربات او همچو آهن سخت و محکم شد و آسمان از گردوغبار نبرد مانند آبنوس تیره و تار شد.

قلمرو زبانی: گرز: نوعی ابزار جنگی // گران: سنگین // آبنوس درختی است که چوب سیاه رنگ آن سخت و صیقل پذیر است.
قلمرو ادبی: زمین و سپهر: تضاد // آبنوس شدن سپهر: کنایه از تاریک شدن آسمان // اغراق در سنگینی گرز اشکبوس تشبیه زمین به آهن و سپهر به آبنوس **قلمرو فکری:** از بیت، قدرت زیاد اشکبوس دریافت می شود.



چوب آبنوس

۱۱- بر آهیخت رهام گرز گران غمی شد ز پیکار دست سران

بازگردانی: رهام گرز سنگین خود را بیرون کشید. دست هردو سردار از نبرد با گرزهای سنگین، خسته و ناتوان شد.
قلمرو زبانی: بر آهیخت: بلند کرد، برداشت، بیرون کشید // گران: سنگین // غمی شد: خسته شد // سران: سرداران دو سپاه
قلمرو ادبی: سران و گران: جناس ناقص اختلافی

۱۲- چو رهام گشت از کشانی ستوه بیچید زو روی و شد سوی کوه

بازگردانی: وقتی رهام در مقابل اشکبوس در مانده شد، از مبارزه با او منصرف شد و به سمت کوه فرار کرد.
قلمرو زبانی و ادبی: ستوه: خسته، درمانده / روی بیچیدن: کنایه از برگشتن، گریختن / روی و سوی: جناس // واج آرایبی: تکرار «و» // شد: رفت

۱۳- ز قلب سپه اندر آشفست طوس بزد اسب کاید بر اشکبوس

بازگردانی: توس (پهلوان ایرانی) از مرکز سپاه، عصبانی شد و اسب خود را به تاخت در آورد تا به جنگ اشکبوس برود.
قلمرو زبانی: «قلب»: مرکز سپاه، جایگاه فرماندهی // اندر آشفستن: خشمگین شدن، از جا در رفتن، پریشان شدن // کاید: مخفف «که آید».
قلمرو ادبی: بزد اسب: کنایه از به تاخت در آوردن اسب // **قلمرو فکری:** از مفهوم بیت غیرت و تعصب دریافت می شود.

۱۴- تهمت بر آشفست و با طوس گفت که رهام را جام باده ست جفت

بازگردانی: رستم عصبانی شد و به طوس گفت: «رهام، فردی خوشگذران است.» (اهل بزم است و مرد رزم نیست).
قلمرو زبانی: تهمت: لقب رستم، مرکب از تهم (قوی) + تن (= قوی هیکل، نیرومند) / کاربرد «با» در معنی «به» // باده: شراب، می // جام: پیاله، ظرف شراب / جفت: همنشین، قرین و همدم
قلمرو ادبی: جفت بودن: کنایه از قرین و همنشین بودن // رهام را جام باده ست جفت: کنایه از خوشگذران بودن رهام، اهل نبرد نبودن



۱۵- تو قلب سپه را به آیین بدار من اکنون پیاده کنم کارزار

بازگردانی: تو مرکز سپاه (قلب) را مطابق آیین جنگ اداره کن (سپاه را فرماندهی کن) تا من هم اکنون پیاده به جنگ اشکبوس بروم.
قلمرو زبانی: قلب: مرکز سپاه // به آیین: منظم و مرتب، به رسم جنگ // کارزار: در اصل میدان نبرد در اینجا مجازا جنگ و جدال

۱۶- کمان به زه را به بازو فکند به بند کمر بر، بزد تیر چند

بازگردانی: رستم کمان آماده شده را به شانه انداخت و چند تیر نیز در تیردان کمر بند خود جاداد.
قلمرو زبانی: زه: رشته باریک تابیده از روده، ابریشم یا فلز، رشته‌ای که دو سر کمان را به هم وصل می‌کند، چله کمان، وتر.
به بند کمر بر: دو حرف اضافه برای یک متمم (ویژگی سبکی) // بند کمر: کمر بند // تیر چند: چند تیر (چند: صفت مبهم)
قلمرو ادبی: کمان به زه: کمان زه شده (کنایه از کمان آماده تیراندازی) // بازو: مجازا شانه، کتف



۱۷- خروشید گای مرد رزم آزمای هموردت آمد مشو باز جای (رجزخوانی)

بازگردانی: رستم (خطاب به اشکبوس) فریاد کشید و گفت: ای مرد جنگجو، حریف تو به میدان آمد، بایست و از میدان فرار نکن.
قلمرو زبانی: مشو باز جای: کنایه از این که فرار مکن، کنایه ای است همراه با ریشخند و تمسخر // خروشید: فریاد زد
*رزم آزمای: جنگجو // همورد: حریف، رقیب // باز جای شدن: به جایگاه خود برگشتن
قلمرو ادبی: واج آرایبی هنری در واج‌های «آ» و «ی»، ترکیب این دو صدا، جار زدن را به ذهن تداعی می‌کند.

۱۸- کشانی بخندید و خیره بماند عنان را گران کرد و او را بخواند

بازگردانی: کشانی خندید و شگفت زده شد. اسبش را متوقف کرد و رستم را صدا زد.
قلمرو زبانی: کشانی: منسوب به شهر کوشان، منظور اشکبوس است // خیره ماندن: متعجب شدن // بخواند: صدا زد // گران: سنگین
عنان را گران کردن: کنایه از نگه داشتن اسب، توقف کردن // عنان: افسار اسب، دهنه، لگام، مهار، زمام



۱۹- بدو گفت خندان که نام تو چیست تن بی سرت را که خواهد گریست؟ (رجزخوانی)

بازگردانی: اشکبوس با خنده به رستم گفت که نام تو چیست؟ برتن بی سر تو چه کسی خواهد گریست؟
قلمرو زبانی: بدو: به او / نقش ضمیر «ت» مضاف الیه «برتن بی سر تو...» // «را»: حرف اضافه، تن: متمم // که: ضمیر پرسش (چه کسی؟)
قلمرو فکری: رجزخوانی به قصد اظهار قدرت و تضعیف روحیه حریف، تهدید به مرگ

۲۰- تهمن چنین داد پاسخ که نام چه پرسی کزین پس نبینی تو کام (رجزخوانی)

بازگردانی: رستم چنین پاسخ داد که چرا از نام من می‌پرسی؟! [دانش من سودی به حال تو نخواهد داشت] چرا که بعد از این به آرزوی خود نخواهی رسید. [به دست من کشته خواهی شد].

قلمرو زبانی: چه پرسی: استفهام انکاری (صورت سوال مثبت، پاسخ منفی)، نباید پرسید
قلمرو ادبی: نام و کام: جناس // کام ندیدن: ناکامی، کنایه از به آرزو نرسیدن

*خوداری از گفتن نام، رسم پهلوانان بوده است، به همین دلیل می‌تواند مصداقی برای زمینه ملی حماسه در نظر گرفت!

۲۱- مرا مادرم نام مرگ تو کرد / زمانه مرا پتک ترک تو کرد (رجزخوانی همراه با چاشنی طنز)

بازگردانی: مادرم، نام مرا «مرگ اشکبوس» گذاشته است، روزگار نیز مرا مانند پتکی کرده تا بر سر تو فرود آیم.

قلمرو زبانی: پتک: چکش بزرگ فولادین، آهنکوب // ترک: کلاهخود، کلاه جنگی، مجاز از سر

قلمرو ادبی: واج آرایی در صامت‌های «م»، «ر»، «گ»/مرگ، ترک: جناس/ زمانه مرا پتک...: تشخیص و اغراق/ترک: مجازا/ سر/تشبیه رستم به پتک



۲۲- کشانی بدو گفت بی بارگی / به کشتن دهی سر به یکبارگی (رجزخوانی همراه با چاشنی طنز)

بازگردانی: اشکبوس! با تمسخر [با] رستم گفت: [مواظب باش] بدون اسب آمده‌ای و [ممکن است] به یک باره خودت را به کشتن بدهی!

قلمرو زبانی و ادبی: بی بارگی: بدون اسب، پیاده // سر: مجاز از وجود، نقش دستوری: مفعول

۲۳- تهمتن چنین داد پاسخ بدوی / که ای بیهده مرد پر خاشجوی

۲۴- پیاده ندیدی که جنگ آورد / سر سرکشان زیر سنگ آورد؟! (ابیات، موقوف‌المعانی است.)

بازگردانی: رستم چنین پاسخ داد که ای مرد بیهوده گوی گستاخ! آیا تاکنون سرباز پیاده ندیده‌ای که بجنگد و سرکشان را نابود کند؟!

قلمرو زبانی: بیهده مرد: مرد بیهده، ترکیب وصفی مقلوب // پر خاشجیو: ستیزه‌جو، جنگ‌جو // سرکش: نافرمان، مت‌مرد، یاغی

پیاده: سرباز پیاده، (مفعول) // پیاده ندیدی؟: استفهام تأکیدی؛ یعنی حتما دیده‌ای. (در استفهام تأکیدی صورت سوال منفی است و پاسخ مثبت)

قلمرو ادبی: «جنگ، سنگ»: جناس // سر زیر سنگ آوردن: کنایه از کشتن، نابود کردن

۲۵- هم اکنون تو را ای نبرده سوار / پیاده بیاموزمت کارزار

بازگردانی: هم اکنون ای سوارکار مبارز جنگ پیاده را به تو یاد خواهم داد. (رجزخوانی همراه با چاشنی طنز)

قلمرو زبانی: نبرده: جنگجو، ص نسبی/ پیاده و سوار: تضاد/ نوع «را» در «تورا»: حرف اضافه (به تو) // «ت» در بیاموزمت: متمم (به تو می آموزم)

۲۶- پیاده مرا زان فرستاده توس / که تا اسب بستانم از اشکبوس (رجزخوانی همراه با چاشنی طنز)

بازگردانی: توس بدان خاطر مرا پیاده فرستاده است که تا اسب اشکبوس را از او بگیرم.

قلمرو زبانی: پیاده: قید // «زان»: از آن // بستانم: بگیرم، مصدر: ستاندن // اسب: مفعول

قلمرو فکری: بیت مصداق رجز خوانی است. یکی از اهداف رجز خوانی تمسخر حریف به قصد تضعیف روحیه است.

۲۷- کشانی بدو گفت: با تو سیلح / نبینم همی جز فسوس و مزیح

بازگردانی: کشانی (اشکبوس) به رستم گفت: من سلاحی جز تمسخر و ریشخند با تو نمی بینم

قلمرو زبانی: سیلح: ممال سلاح (ممال: تبدیل «الف» به «یاء») / فسوس: مسخره کردن، ریشخند // مزیح: ممال مزاح به معنی شوخی، تمسخر

قلمرو ادبی: تشبیه پنهان فسوس و مزیح به سلاح

۲۸- بدو گفت رستم که تیر و کمان / ببین تا هم اکنون سر آری زمان (رجزخوانی)

بازگردانی: رستم به اشکبوس گفت: تیر و کمان مرا ببین که هم‌اکنون با همین تیر و کمان زندگی تو به پایان می‌رسد..

قلمرو ادبی: تیر و کمان: تناسب // سر آوردن زمان: کنایه از مردن // «کمان و زمان»: جناس ناقص اختلافی

۲۹- چو نازش به اسب گران مایه دید / کمان را به زه کرد و اندر کشید

بازگردانی: وقتی (رستم) دید که (اشکبوس) خیلی به اسب نفیس خود می‌نازد کمان را آماده کرد و کشید.

قلمرو زبانی: گرنامه: قیمتی، نفیس/ ناز: نازیدن (مفعول) // «ش» در «نازش»: مضاف الیه/ «اندر کشیدن»: «داخل کشیدن»، «به درون کشیدن»

قلمرو ادبی: کمان را به زه کردن: کنایه از آماده تیراندازی شدن



۳۱- یکی تیز زد بر بر اسب اوی که اسب اندر آمد ز بالا به روی

بازگردانی: تیری بر سینه اسب اشکبوس زد؛ طوری که اسب از بالا با صورت سرنگون شد.

قلمرو زبانی: « بر » اول : حرف اضافه، « بر » دوم: سینه // « اندر آمدن »: فرود آمدن، پایین آمدن

قلمرو ادبی: « بر » و « بر »: جناس // « اوی » و « روی »: جناس

۳۲- بخندید رستم به آواز گفت که بنشین به پیش گران مایه جفت

بازگردانی: رستم به حالت تمسخر و با صدای بلند به اشکبوس گفت: « اکنون در کنار جفت عزیز خود بنشین. » (تمسخر حریف)

قلمرو زبانی: به آواز: با صدای بلند // گران مایه جفت: جفت گران مایه، ترکیب وصفی مقلوب

قلمرو ادبی: گفت و جفت: قافیه و جناس ناقص اختلافی // گران مایه جفت: کنایه طنز آمیز از اسب اشکبوس

۳۳- سزد گر بداری سرش در کنار زمانی بر آسایی از کارزار (مصدق طنز)

بازگردانی: اکنون شایسته است، سر اسب عزیزت را در بغل بگیر و مدتی از جنگیدن دست بکشی و استراحت کنی!

قلمرو زبانی: سزد: می سزد، سزاوار است، شایسته است، (مضارع اخباری) // کنار: آغوش، بغل // بر آسایی: استراحت کنی از مصدر بر آسودن

۳۴- کمان را به زه کرد زود اشکبوس تنی لوز لوزان و رخ سندروس

بازگردانی: اشکبوس در حالی که می لرزید و از شدت ترس چهره اش زرد شده بود، به سرعت، کمانش را آماده کرد.

قلمرو زبانی: سندروس: صمغی زرد رنگ که از نوعی سرو کوهی گرفته می شود.

قلمرو ادبی: واج آرایبی در صامت های « ز » و « و » // تشبیه رخ اشکبوس به سندروس، وجه شبه: زردی / سندروس شدن چهره: کنایه از ترس زیاد

سندروس



۳۵- به رستم بر آنکه بیارید تیر تهمتن بدو گفت بر خیره خیر، (موقوف المعانی)

۳۶- همی رنجه داری تن خویش را دو بازوی و جان بد اندیش را (مصدق طنز)

بازگردانی: آنگاه، شروع به تیرباران رستم کرد. رستم به او گفت: بیهوده، تنت را به زحمت می اندازی و دست و جان پلید خود را خسته می کنی!

قلمرو زبانی: خیره خیر: بیهوده // « به رستم بر »: دو حرف اضافه برای یک متمم // رنجه: خسته

قلمرو ادبی: تیر و خیر: جناس ناقص // « تن، بازو و جان »: مراعات نظیر // بازو: مجاز از دست

۳۷- تهمتن به بند کمر برد چنگ گزین کرده یک چوبه تیر خدنگ

بازگردانی: رستم به کمر بند خود دست برد و تیری از جنس چوب خدنگ انتخاب کرد.

قلمرو زبانی: چوبه: واحد شمارش تیر (ممیز) / خدنگ: نام درختی بسیار سخت و محکم که از چوب آن تیر، نیزه و زین اسب می ساختند.

۳۸- یکی تیر الماس پیکان چو آب نهاده بر او چار پر عقاب

بازگردانی: تیری بُرنده چون الماس و رونده چون آب (یا صیقلی و درخشان چون آب) که بر انتهای آن چهار پر عقاب بسته بود.

قلمرو زبانی: پیکان: نوک فلزی تیر // چار: مخفف چهار

قلمرو ادبی: تشبیه نوک تیر (پیکان) به الماس و آب، وجه شبه به ترتیب برنگی و درخشندگی (یا تیزی)



۳۹- کمان را بمالید رستم به چنگ به شست اندر آورده تیر خدنگ

بازگردانی: کمان را در دست گرفت و با شست، تیر خدنگ را آماده پرتاب کرد.

قلمرو زبانی: شست: انگشترمانندی از استخوان که در انگشت شست می‌کنند و زه کمان را با آن می‌کشند.

قلمرو ادبی: به چنگ مالیدن: دست دراز کردن و در مشت گرفتن // چنگ: پنجه (مجاز از دست)

۴۰- بزد بر پر و سینه‌ی اشکبوس سپهر آن زمان دست او داد بوس

بازگردانی: تیر را برسینه اشکبوس زد و آسمان در همان لحظه (از مهارت رستم به وجد آمد) و دست او را به نشانه قدردانی بوسید.

قلمرو زبانی: «بر»: بار اول حرف اضافه، بار دوم اسم، به معنی سینه // سپهر: آسمان

قلمرو ادبی: اغراق // دست بوسیدن سپهر: تشخیص (استعاره مکنیه) // دست بوسیدن: کنایه از تقدیر و شکر، تحسین // «بر، بر»، جناس

۴۱- کشانی هم اندر زمان جان بداد چنان شد که گفתי ز مادر نژاد

بازگردانی: اشکبوس نیز دردم جان داد و چنان مرد که انگار هرگز از مادر متولد نشده بود.

قلمرو زبانی: «اندر» معادل «در» // گفתי: مثل ابن که، گویی // اشدن: مردن، درگذشتن

قلمرو ادبی: جان دادن: کنایه از مردن // مصرع دوم اغراق دارد.



کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- بیت زیر را پس از مرتب سازی اجزای کامل، به نثر ساده برگردانید.

بشد تیز، رهام با خود و گبر همی گرد رزم اندر آمد به ابر

مرتب سازی اجزا: رهام، تیز با خود و گبر بشد / گرد رزم به ابر اندر همی آمد.

بازگردانی: رهام به سرعت با کلاهخود و جامه رزم به میدان رفت // نبرد چنان شدید بود که گرد و خاک میدان رزم به آسمان می‌رسید.

۲- وقتی می‌گوییم «بهار» به یاد چه چیزهایی می‌افتید؟

درخت، گل، شکوفه، جوانه، شکفتن... از چیزهایی هستند که به ذهن می‌رسند و به صورت یک مجموعه یا شبکه با هم می‌آیند؛ به این گونه شبکه‌ها یا مجموعه‌ها، «شبکه معنایی» می‌گویند.

اکنون معنای هر واژه را بنویسید؛ آنگاه با انتخاب کلماتی دیگر از متن درس برای هر واژه شبکه معنایی بسازید،

گرز ◀ معنا: یکی از ابزارهای جنگی قدیم، عمود آهنین، کوپال ◀ شبکه معنایی: گرز، کمند، خود، ترگ، تیغ، کمند

کیوان ◀ معنا: سیاره زحل ◀ شبکه معنایی: کیوان، خورشید، آسمان، زمین، بهرام

۳- در تاریخ گذشته زبان فارسی، گاهی یک «متّم» همراه با دو حرف اضافه به کار می‌رفت؛ مانند:

به جمشید بر، تیره‌گون گشت روز همی کاست زو، فر گیتی فروز (فردوسی)

در این درس، نمونه دیگری برای این گونه کاربرد متّم پیدا کنید.

◀ پاسخ: **به رستم بر**، آنگه ببارید تیر // **به بند کمر بر**، بزد تیر چند

۴- گاهی در برخی واژگان مصوّت «ا» به مصوّت «ی» تبدیل می‌شود؛ مانند: رکاب ← رکیب یا جهاز ← جهیر

به این شکل‌های تغییر یافته، کلمات «ممال» گفته می‌شود.

چند نمونه «ممال» در متن درس بیابید و بنویسید

پاسخ: سلاح = سلیح / مزاح = مزیح (چند نمونه دیگر از خارج از متن درس: رکاب (رکیب) / حجاب (حجیب) / کتاب (کتیب))

قلمرو ادبی:

۱- مفهوم کنایی هر یک از عبارتهای زیر را بنویسید.

عنان را گران کردن: ایستادن، توقف کردن

سر هم نبرد به گرد آوردن: شکست دادن حریف

۲- یکی از آداب حماسه، رجز خوانی پهلوانان دو سپاه است. کدام ابیات درس می‌توانند، نمونه‌هایی از این رجز خوانی باشند؟

بدو گفت خندان: که نام تو چیست تن بی سرت را که خواهد گریست

تهمت چنین داد پاسخ: که نام چه پُرسی کزین پس نبینی تو کام

بدو گفت رستم که تیر و کمان ببین تا هم اکنون سر آری زمان

کُشانی بدو گفت: بی بارگی به کشتن دهی سر، به یکبارگی

خروشید کای مرد رزم آزمای هماوردت آمد مشو باز جای

مرا مادرم نام مرگ تو کرد زمانه مرا پتک ترگ تو کرد

پیاده مرا زان فرستاده توس که تا اسب بستانم از اشکبوس

۳- نمونه‌های اغراق در متن درس:

نماند ایچ با روی خورشید رنگ به جوش آمده خاک بر کوه و سنگ

بشد تیز رهام با خود و گبر همی گرد رزم اندر آمد به ابر

به گرز گران، دست برد اشکبوس زمین آهنین شد، سپهر آبنوس

خروش سواران و اسپان ز دشت ز بهرام و کیوان، همی برگذشت

۴- در کدام ابیات، لحن بیان شاعر، طنز آمیز است؟

پیاده مرا زان فرستاده توس که تا اسب بستانم از اشکبوس

بخندید رستم به آواز گفت که بنشین به پیش گران مایه جفت

مرا مادرم نام مرگ تو کرد زمانه مرا پتک ترگ تو کرد

قلمرو فکری:

- ۱- چرا رستم از رهام برآشت؟
زیرا در مقابل اشکبوس اظهار ناتوانی کرد و به سوی کوه گریخت
- ۲- به نظر شما چرا رستم پیاده به نبرد، روی آورد؟
خسته بودن رخس یا تحقیر حریف
- ۳- بر پایه این درس، چند ویژگی برتر رستم را بنویسید.
دلاوری و شجاعت، وطن دوستی، زبان آوری، اعتماد به نفس، مهارت در تیراندازی و ...
- ۴- از دید جنبه های فکری و شخصیتی چه ویژگی هایی در کلام فردوسی هست که ما ایرانیان بدان می بالیم؟
ملی گرایی، وطن دوستی، پایداری و مقاومت در برابر دشمنان، خردورزی و ...

کنج حکمت: عامل و رعیت (ص ۱۰۱)



ذوالنون مصری پادشاهی را گفت: «شنیده ام فلان عامل را که فرستاده ای به فلان ولایت درازدستی می کند و ظلم روا می دارد. گفت: «روزی سزای او بدهم.»

قلمرو زبانی: ذوالنون: یکی از عرفای قرن سوم // عامل: حاکم، کارگزار، والی // ولایت: سرزمین // روا داشتن: اجازه دادن، جایز شمردن رعیت: عموم مردم // نوع «را» در «پادشاهی را گفت»: حرف اضافه به معنای «به» / پادشاهی: متمم // سزا: جزا، کیفر // فلان: صفت مبهم **قلمرو ادبی:** درازدستی: کنایه از تعدی و تجاوز

گفت: بلی روزی سزای او بدهی که مال از رعیت تمام سنده باشد. پس به زجر و مصادره از وی بازستانی و در خزینه نهی درویش و رعیت را چه سود دارد؟ پادشاه خجل گشت و دفع مضرت عامل بفرمود در حال

قلمرو زبانی: ستدن: گرفتن، بن مضارع: ستان // زجر: آزار، اذیت، شکنجه // مصادره: تاوان گرفتن، جریمه کردن // بازستانی: پس گرفتن خزینه: ممال خزانه، // خجل: شرمنده // دفع: راندن از نزد خود؛ دور کردن // مضرت: زیان، گزند رسیدن، آسیب // درحال: فوری، بی درنگ درویش و رعیت را چه سود دارد؟: پرسش انکاری // دفع مضرت عامل بفرمود در حال: فوراً دستور برکناری حاکم را صادر کرد.

سر گرگ باید هم اول برید / نه چون گوسفندان مردم درید

بازگردانی: سر گرگ را باید همان اول ببریم. نه بعد از این که گوسفندان مردم را درید و کشت

قلمرو فکری: پیام بیت: علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد

قربانیت دارد با ابیات:

آب از پی مرگ تشنه جستن	هم کار آید ولی به شستن
بگش آتش خرد پیش از گزند	که گیتی بسوزد چو گردد بلند
سر چشمه شاید گرفتن به بیل	چو پُر شد نشاید گذشتن به پیل

پیام های حکایت: سعدی در این حکایت دو نکته به حاکمان گوشزد می کند:

۱- حاکمان نباید نسبت به ستمگری ها و اعمال ناروای کارگزارانشان بی تفاوت باشند

۲- حاکمان باید قبل از این که فرصت جبران از دست برود به احوال ظلم دیدگان رسیدگی کنند

مقدمه درس:

قالب: مثنوی / وزن شعر: فعولن فعولن فعولن فعل (ویژه انسانی)

گردآفرید، (گرد: پهلوان) پهلوان شیرزن (تشبیه درون‌واژه‌ای) حماسه ملی ایران، دختر گزدهم است. گردآفرید دلاور با اینکه در داستان رستم و سهراب شاهنامه حضوری کوتاه دارد، بسیار برجسته و یکی از گیراترین (گیرا: اثرگذار، ص فاعلی) زنان شاهنامه است. در رهسپاری سهراب از توران (سرزمینی آن سوی رود جیحون، واقع در غرب ایران، منسوب به «تور»، فرزند فریدون) به سوی ایران، هنگامی که وی در جست و جوی پدرش، رستم است، با او آشنا می‌شویم.

در مرز توران و ایران، دژ (قلعه) به نام سپیددژ است. گزدهم که یک ایرانی و پهلوان سالخورده است، بر آن دژ فرمان می‌راند و همواره در برابر دشمن، پایداری سرسختانه‌ای می‌ورزد و با این کار، دل همه ایرانیان را به آن دژ امیدوار می‌سازد. سهراب ناچار است پیش از در آمدن (وارد شدن) به خاک ایران از این دژ بگذرد. در نبرد میان سهراب و هجیر، سهراب پیروز می‌شود. سهراب، نخست می‌خواهد او را بکشد، اما او را اسیر کرده، راهی سپاه خود می‌کند. آگاهی از این رویداد، دژنشینان را سراسیمه (مضطرب، پریشان) می‌سازد اما گردآفرید این واقعه را مایه ننگ می‌داند و برمی‌آشوب (آشفته می‌شود، خشمگین می‌شود) و خود به نبرد او می‌رود. سهراب برای رویارویی آن شیرزن به رزمگاه درمی‌آید و نبرد میان آن دو درمی‌گیرد.



شخصیت‌های داستان:

- ۱- گزدهم: پهلوانی ایرانی، فرمانروای دژ سپید
- ۲- گردآفرید: دختر گزدهم
- ۳- سهراب: فرزند رستم، فرمانده سپاه توران در لشکرکشی به ایران
- ۴- هجیر: پهلوان ایرانی، پسر گودرز، از دژیانان دژ سپید

۱- چو آگاه شد دختر گزدهم که سالار آن انجمن گشت کم

بازگردانی: وقتی دختر گزدهم (گردآفرید) با خبر شد که سردار سپاه (هجیر) اسیر شده است.

قلمرو زبانی: سالار: سردار، سپهسالار، آن که دارای شغلی بزرگ و منصبی رفیع باشد، حاکم، فرمانده دژ، در اینجا منظور «هجیر» است.

سالار آن انجمن: نهاد // کم: مسند / چو: وقتی که (حرف ربط)

قلمرو ادبی: کم گشتن: در اینجا کنایه از «اسیر شدن»، «در بند افتادن»

۲- زنی بود برسان گردی سوار همیشه به جنگ اندرون نامدار

بازگردانی: زنی بود مانند پهلوانان سوارکار، همیشه در جنگجویی و دلاوری معروف بود

قلمرو زبانی: برسان: به مانند // گرد: پهلوان / سوار: سوارکار // اندرون: در // به جنگ اندرون: دو حرف اضافه برای یک متمم // نامدار: سرشناس

قلمرو ادبی: زنی بود برسان گردی سوار: تشبیه // برسان: ادات تشبیه

۳- کجا نام او بود گردآفرید زمانه ز مادر چنین ناویرد

بازگردانی: نام او گرد آفرید بود. روزگار تا آن زمان چنین دختری از مادر به دنیا نیاورده بود.

قلمرو زبانی: کجا: که // ناویرد: نیاورد، آوردن: زاییدن (هر دو واژه بیانگر کهنگی زبان است و نشان از سبک خراسانی دارد). (ویژه انسانی)

قلمرو ادبی: زمانه: روزگار // زمانه ناویرد: جانبخشی // مصرع دوم کنایه از این که گردآفرید زنی بی نظیر بود.

۴- چنان ننگش آمد ز کار هجیر که شد لاله رنگش به کردار قیر

بازگردانی: گردآفرید چنان از شکست و اسارت هجیر شرمگین شد که از شدت شرم، رنگ سرخ و شادابش مانند قیر، سیاه شد.

قلمرو زبانی: کار: جنگ، مبارزه // ننگش آمد: بدش آمد، به او برخورد // هجیر: پهلوان ایرانی

قلمرو ادبی: لاله رنگ: رنگ همچو لاله (تشبیه) // به کردار: ادات تشبیه // مصرع دوم کنایه از این که گردآفرید بسیار شرمگین شد.

جناس: ننگ و رنگ // رنگ سرخ صورتش مانند قیر شد: تشبیه

قلمرو فکری: کار هجیر: نبرد هجیر و اسیر شدن وی

۵- پوشید درع سواران جنگ نبود اندر آن کار جای درنگ

بازگردانی: به سرعت زره سوارکاران جنگجو را پوشید و راهی میدان شد؛ چرا که در آن کار (جنگ با دشمن) درنگ و تعطیلی جایز نبود.

قلمرو زبانی: درع: زره، جامه جنگی که از حلقه‌های آهنی سازند // اندر: در / کار: جنگ

۶- فرود آمد از دژ به کردار شیر کمر بر میان بادپایی به زیر

بازگردانی: گردآفرید، در حالی که کمر بند بر کمر بسته بود و بر اسبی تندرو سوار شده بود، مانند شیر، (با بهت) از قلعه پایین آمد.

قلمرو زبانی: دژ: قلعه، حصار // به کردار: ادات تشبیه // کمر: کمر بند // میان: کمر // بادپا: تیزرو، شتابنده

قلمرو ادبی: کمر بر میان بستن: کنایه از «آماده شدن» // بادپا: کنایه از «اسب تیزرو» // شیر، زیر: جناس

۷- به پیش سپاه اندر آمد چو گرد چو رعد خروشان یکی ویله کرد

بازگردانی: به سرعت روبروی سپاه دشمن آمد و مانند رعد خروشان نعره‌ای کشید.

قلمرو زبانی: اندر آمدن: آمدن، حرکت کردن // خروشان: فریاد کنان، نالان // ویله: صدا، آواز، ناله // ویله کردن: فریاد زدن، نعره کشیدن

قلمرو ادبی: خروشان رعد: جانبخشی // «گرد، کرد»: جناس ناهمساز اختلافی

۸- که گردان کدامند و جنگ آوران دلبران و کارآزموده سران (رجزخوانی)

بازگردانی: ... پهلوانان و جنگجویان شما چه کسانی هستند؟ دلاوران و فرماندهان جنگ دیده‌ی شما کدامند؟

قلمرو زبانی: گردان: پهلوانان // جنگ آوران: جنگجو // سران: فرماندهان، رؤسا، بزرگان

قلمرو ادبی: کارآزموده: کنایه از «باتجربه، جنگ دیده»

۹- چو سهراب شیراوژن او را بدید بخندید و لب را به دندان گزید

بازگردانی: وقتی سهراب شجاع گردآفرید را دید، خندید و از (جسارت و شجاعت) او شگفت زده شد.

قلمرو زبانی: شیراوژن: شیرافکن، کنایه از بسیار دلاور و قدرتمند، شجاع

قلمرو ادبی: لب به دندان گزیدن: کنایه از شگفت زده شدن، تعجب کردن

۱۰- بیامد دمان پیش گرد آفرید چو دخت کمندا فکن او را بدید،

۱۱- کمان را به زه کرد و بگشاد بر بُد مرغ را پیش تیرش گذر (ابیات موقوف المعانی است).

بازگردانی ۱۰: سهراب خروشان به سوی گردآفرید آمد؛ دختر جنگجو وقتی سهراب را دید...

بازگردانی ۱۱: کمان را آماده کرد و مهیای تیراندازی شد. او در تیراندازی بسیار ماهر بود..

قلمرو زبانی: دمان: غُرنده، مهیب، هولناک، خروشنده // دخت: دختر // «بر»: سینه، (مفعول) // کمند: طنابی که در جنگ بر گردن دشمن می انداختند و به طرف خود می کشیدند. کمندا فکن: آن که کمند می اندازد // «را» در «نبد مرغ را..»: رای تغییر فعل اسنادی (در کنکور این نوع «را» حرف اضافه شمرده شده است! ← برای مرغ پیش تیرش...)

قلمرو ادبی: بگشاد بر: آماده تیراندازی شد (کنایه) / مرغ: مجازا پرنده // مرغ را پیش تیرش گذر نبود: کنایه از این که در تیراندازی بسیار ماهر بود.

۱۲- به سهراب بر تیر باران گرفت چپ و راست جنگ سواران گرفت

بازگردانی: شروع به تیرباران سهراب کرد و سپس به شیوه جنگجویان سواره از هر سو به تاخت و تاز پرداخت.

قلمرو زبانی: به سهراب بر: دو حرف اضافه برای یک متمم / «گرفت» در جمله «تیرباران گرفت» فعل آغازی است؛ یعنی «شروع به تیراندازی کرد». فعل های آغازی فعل هایی هستند که بر شروع جریان فعلی دلالت می کنند.

قلمرو ادبی: چپ، راست: تضاد و مجاز از هر سو // مقصود از «چپ و راست گرفتن»، تازاندن اسب به این سو و آن سوست.

۱۳- تکه کرد سهراب و آمدش ننگ بر آشفست و تیز اندر آمد به جنگ

بازگردانی: سهراب نگاهی به گردآفرید انداخت و گستاخی او را مایه ننگ خود دانست، پس خشمگین شد و به سرعت وارد جنگ شد..

قلمرو زبانی: بر آشفست: خشمگین شد // تیز: تند و سریع (قید) / اندر آمد: وارد شد

قلمرو ادبی: ننگ، جنگ: جناس ناهمسان

۱۴- چو سهراب را دید گرد آفرید که برسان آتش همی بردمید،

۱۵- سر نیزه را سوی سهراب کرد عنان و سنان را پر از تاب کرد (ابیات موقوف المعانی است).

بازگردانی ۱۴: وقتی گردآفرید سهراب را دید که از خشم مانند آتش برافروخته شده و به سوی او می تازد...

بازگردانی ۱۵: سر نیزه را به سمت سهراب نشانه گرفت و سریع، در حالی که افسار و نیزه را پیچ و تاب می داد، به سوی او حمله ور شد.

قلمرو زبانی: همی بردمید: می دمید (ماضی استمراری) // بردمیدن: خروشیدن، حمله کردن، برخاستن // عنان: افسار، دهنه اسب، لگام، مهار

سنان: سرنیزه، تیزی هر چیزی // تاب دادن: دوران دادن، بیچاندن

قلمرو ادبی: برسان آتش: تشبیه // برسان: ادات // عنان، سنان: جناس

۱۶- بر آشفست سهراب و شد چون پلنگ چو بدخواه او چاره گر بُد به جنگ

بازگردانی: سهراب خشمگین شد و مانند پلنگ به سوی او حمله ور شد. (فرصت چاره اندیشی به او نداد.) زیرا حریف او باتجربه و چاره اندیش بود.

قلمرو زبانی: بر آشفست: خشمگین شد // بُد: بود // بدخواه: دشمن، بداندیش // چاره گر: چاره اندیش؛ مدبّر، کسی که با حيله و تدبیر، کارها را بسامان کند. /

قلمرو ادبی: چون پلنگ: تشبیه

۱۷- بزد بر کمر بند گرد آفرید زره بر برش یک به یک بردرید

بازگردانی: سهراب با نیزه، ضربه ای به کمر بند گردآفرید زد و گره حلقه های زره را بر تنش پاره پاره کرد.

قلمرو زبانی: زره: پوششی جنگی، دارای آستین کوتاه و ساخته شده از حلقه های ریز فولادی / «بر» بار اول و دوم حرف اضافه، بار سوم، اسم

به معنی «پهلوی» / بردریدن: پاره کردن

قلمرو ادبی: بر، بر: جناس همسان // واج آرایی: تکرار «ب»

۱۸- چو بر زین بیچید گرد آفرید یکی تیغ تیز از میان بر کشید

۱۹- بزد نیزه او به دو نیم کرد نشست از بر اسب و برخاست گرد

بازگردانی ۱۸: هنگامی که گردآفرید تعادل خود را از دست داد و از زین کنده شد، شمشیری تیز از کمر بند خود بیرون کشید.

بازگردانی ۱۹: با ضربه ای، نیزه سهراب را شکست و دوباره بر اسب نشست و به شتاب دور شد.

قلمرو زبانی: بر کشید: بیرون آورد // مرجع ضمیر «او» در بیت نوزدهم: سهراب // «بر اسب» بالای اسب // «بر»: بالا، نقش دستوری: متمم

قلمرو ادبی: گرد برخاستن: کنایه از «به شتاب دور شدن» // «کرد» و «گرد»: جناس ناهمسان // نشست و برخاست: تضاد

۲۰- به آورد با او بسنده نبود پیچید از روی و برگاشت زود

بازگردانی: از آن جا که توان رویارویی با سهراب را نداشت؛ از جنگیدن با او منصرف شد و سریع اسب را به سمت قلعه برگرداند.
قلمرو زبانی: آورد:جنگ، نبرد/مرجع «او»: سهراب/ بسنده: کافی، شایسته، سزاوار، کامل/ بسنده بودن با چیزی: توانایی مقابله داشتن با او برگاشت: برگرداند / برگاشتن: برگردانیدن
قلمرو ادبی: روی پیچیدن: روی برگرداندن، کنایه از عقب‌نشینی کردن، گریختن

۲۱- سپهد عنان اژدها را سپرد به خشم از جهان روشنایی ببرد

بازگردانی:سهراب، افسار اسب را رها کرد تا به سرعت بتازد. او چنان از گردآفرید خشمگین شده بود که از خشم جهان را تیره و تار کرد.
قلمرو زبانی: سپهد: فرمانده سپاه، منظور سهراب/ عنان: افسار/ «اژدها را سپرد»: به اژدها سپرد، «را» حرف اضافه، اژدها: متمم
قلمرو ادبی: عنان سپردن به کسی: کنایه از رها کردن و اختیار دادن به او / اژدها: استعاره از اسب/ از جهان روشنایی بردن: اغراق و کنایه

۲۲- چو آمد خروشان به تنگ اندرش بجنید و برداشت خود از سرش

بازگردانی: وقتی سهراب خروشان به گردآفرید نزدیک شد، با حرکتی سریع، کلاهخود را از سرش برداشت.
قلمرو زبانی: خروشان: فریادزنان // به تنگ اندر آمد: نزدیک شد، // به تنگ اندرش: دو حرف اضافه برای یک متمم، «ش»، مضاف‌الیه تنگ خود: کلاهخود // مرجع ضمیر «ش» در «تنگ اندرش» و «سرش»: گردآفرید. / نهاد در هر دو مصرع: سهراب
۲۳-رها شد ز بند زره موی اوی درفشان چو خورشید شد روی اوی

بازگردانی: موی گرد آفرید از بند زره رها شد و صورت او مانند خورشید، نمایان شد.
قلمرو زبانی: زره: جامه جنگی // بند: ریسمان // درفشان: درخشان
قلمرو ادبی: موی، روی، اوی: جناس // چو خورشید: تشبیه، تشبیه صورت گردآفرید به خورشید // واج آرایی: نکرار «ش»، «ر»

۲۴- بدانست سهراب کاو دخترست سر و موی او از در افسرست

بازگردانی: سهراب فهمید که حریف او دختر است و سر و موی او شایسته تاج پادشاهی است.
قلمرو زبانی: کاو: که او // از در: مناسب // افسر: تاج، دیهیم، کلاه پادشاهی
قلمرو ادبی: سر و موی او از در افسرست: کنایه از این که لایق پادشاهی است.

۲۵- شگفت آمدش گفت از ایران سپاه چنین دختر آید به آوردگاه

بازگردانی: سهراب شگفت زده شد و گفت از سپاه ایران چنین دختر شجاعی به میدان جنگ می‌آید؟!
قلمرو زبانی: شگفت آمدش: تعجب کرد / ایران سپاه: سپاه ایران، ترکیب اضافی مقلوب / آوردگاه: میدان نبرد

۲۶- ز فتراک بگشود پیچان کمند بینداخت و آمد میانش به بند

بازگردانی: از ترک بند زین، کمند بلندش را باز کرد؛ به سوی گردآفرید انداخت و کمر او را به بند کشید. (با کمند او را گرفتار کرد).
قلمرو زبانی: فتراک: ترک بند، تسمه و دوالی که از عقب زین اسب می‌آویزند و با آن چیزی را به ترک می‌بندند
« پیچان کمند»: کمند پیچان، ترکیب وصفی مقلوب / میان: کمر // بند: ریسمان

۲۷- بدو گفت کز من رهایی مجوی چرا جنگ جویی تو ای ماه روی

بازگردانی: سهراب به گردآفرید گفت: برای رهایی از دست من تلاش نکن. ای زیبارو چرا به دنبال جنگ هستی؟
قلمرو ادبی: ماه روی: تشبیه درون‌واژه‌ای، منظور گردآفرید // واج آرایی: نکرار مصوت «و» و «ی»

۲۸- نیامد به دامم به سان تو گور ز چنگم رهایی نیابی مشور

بازگردانی: تاکنون شکاری مانند تو به دامم نیفتاده بود، از دست من نمی‌توانی رها شوی، بیهوده تلاش نکن،
قلمرو زبانی: گو: گورخر // مشور: تقلا یا تلاش نکن // به سان: مانند (ادات تشبیه)
قلمرو ادبی: به سان تو گور: تشبیه / گور: مجاز از شکار / چنگ: مجاز از دست

۲۹. بدانست کاویخت گردآفرید مر آن را جز از چاره درمان ندید

بازگردانی: گردآفرید دانست که گرفتار شده است و تنها راه رهایی را به کار بردن مکر و نیرنگ دید.
قلمرو زبانی: آویختن: در بند افتادن، گرفتار شدن // چاره: تدبیر، مکر و حيله

۳۰- بدو روی بنمود و گفت ای دلیر میان دلیران به کردار شیر

۳۱- دو لشکر نظاره برین جنگ ما برین گرز و شمشیر و آهنگ ما (موقوف المعانی)

بازگردانی ۳۰: گردآفرید رو به سهراب کرد و گفت: ای دلیری که میان پهلوانان مانند شیر هستی...

بازگردانی ۳۱: اکنون دو سپاه شاهد جنگیدن ما بوده‌اند و حملات پی در پی ما را با گرز و شمشیر دیده‌اند.

قلمرو زبانی: به کردار: همانند، ادات تشبیه // نظاره: نگرستن، تماشا کردن // گرز: از ابزار جنگ // آهنگ: قصد، عزم، حمله

قلمرو ادبی: «به کردار شیر»: تشبیه // «جنگ، گرز، شمشیر»: تناسب / واج آرای: تکرار «ر»

۳۲- کنون من گشایم چنین روی و موی سپاه تو گردد پر از گفت و گوی

بازگردانی: اکنون اگر من روی و موی خود را آشکار کنم سپاهیانَت زبان به سرزنش خواهند گشود.

(پی خواهند برد که تو با دختری می‌جنگیدی و تو را سرزنش خواهند کرد.)

قلمرو ادبی: روی، موی: جناس // پر از گفتگو شدن سپاه: کنایه از غیبت کردن، حرف در آوردن // واج آرای: تکرار «گ» و «و»

۳۳- که با دختری او به دشت نبرد بدین سان به ابر اندر آورد گرد

بازگردانی: سپاهیان خواهند گفت که: سهراب در میدان نبرد، با دختری جنگید و این گونه به سختی با او مبارزه کرد.

قلمرو زبانی: بدین سان: به این گونه // به ابر اندر: دو حرف اضافه برای یک متمم

قلمرو ادبی: گرد به ابر اندر آوردن: اغراق و کنایه از «گرم نبرد شدن، به شدت جنگیدن»

۳۴- کنون لشکر و دژ به فرمان توست نباید برین آشتی جنگ جست

بازگردانی: اکنون سپاه و قلعه گوش به فرمان تو هستند؛ نباید این صلح را بر هم بزنی و به دنبال جنگ و دشمنی باشی. (تسلیم شدن)

قلمرو زبانی: دژ: قلعه، حصار

قلمرو ادبی: آشتی، جنگ: تضاد // جستن: طلب کردن، جستجو کردن

۳۵- عنان را بیچید گرد آفرید سمند سرافراز بر دژ کشید

بازگردانی: گرد آفرید مسیرش را تغییر داد و اسب سربلند خود را به سمت قلعه راند

قلمرو زبانی: عنان: افسار // سمند: اسبی که رنگش مایل به زردی باشد، زرده // سرافراز: سربلند، گردنکش و متکبر

قلمرو ادبی: عنان را بیچیدن: کنایه از برگشتن

۳۶- همی رفت و سهراب با او به هم بیامد به درگاه دژ گزدهم

بازگردانی: گرد آفرید به سوی قلعه می‌رفت و سهراب نیز همراه با او حرکت می‌کرد، گزدهم (پدر گردآفرید) نزدیک در قلعه آمد.

قلمرو زبانی: همی رفت: می‌رفت، ماضی استمراری / به هم: با همدیگر / درگاه: جلو در، آستانه در / گزدهم: پدر گردآفرید

۳۷- در باره بگشاد گرد آفرید تن خسته و بسته بر دژ کشید

بازگردانی: گردآفرید در قلعه را باز کرد و تن خسته و رنجور خود را به درون قلعه کشید.

قلمرو زبانی: باره: دیوار قلعه، حصار // خسته: زخمی، افگار // بسته: در بند افتاده

قلمرو ادبی: خسته، بسته: جناس ناهمسان.

۳۸- در دژ بستند و غمگین شدند پر از غم دل و دیده خونین شدند

بازگردانی: در قلعه را بستند و غمگین شدند. / از غم این شکست بسیار غمگین و آزرده خاطر شدند.

قلمرو ادبی: دیده خونین شدن: اغراق، کنایه از اندوه بسیار // واج آرای: تکرار «د»

۳۹- ز آزار گردآفرید و هجیر پر از درد بودند برنا و پیر

بازگردانی: همه از رنج گردآفرید و اسارت هجیر، بسیار ناراحت و غمگین بودند

قلمرو زبانی: آزار: آزرده شدن، رنجش، صدمه، آسیب // برنا: جوان

قلمرو ادبی: برنا، پیر: تضاد و مجاز از همه

۴۰- بگفتند کای نیکدل شیرزن پر از غم بد از تو دل انجمن

بازگردانی: گفتند: ای زن شجاع و خوش قلب، همه اهل قلعه به خاطر تو بسیار غمگین بودند...

قلمرو زبانی: نیکدل: مهربان، خوش قلب، خیر خواه // شیرزن: نقش منادا

قلمرو ادبی: شیرزن: تشبیه درون‌واژه‌ای (زن همچو شیر)، کنایه از شجاع // انجمن: مجاز از ساکنان دژ

۴۱- که هم رزم جستی هم افسون و رنگ نیامد ز کار تو بر دوده ننگ

بازگردانی: تو هم دلاورانه جنگیدی و هم فریب و نیرنگ به کاربستی. رفتار تو مایه شرمندگی خاندانت نشد.

قلمرو زبانی: رزم جستن: جنگیدن // افسون: حيله کردن، سحر و جادوکردن // رنگ: نیرنگ و فریب // دوده: دودمان، خاندان، طایفه

ننگ آمدن: عارداشتن، شرمداشتن، کسرشان خود دانستن

۴۲- بخندید بسیار گرد آفرید به باره برآمد سپه بنگرید

بازگردانی: گرد آفرید بسیار خندید. سپس بالای دیوارقلعه رفت و به سپاه نگاه کرد.

قلمرو زبانی: برآمد: بالا رفت

۴۳- چو سهراب را دید بر پشت زین چنین گفت کای شاه ترکان چین

بازگردانی: وقتی سهراب را سوار بر اسب دید، با تمسخر به او چنین گفت: که ای پادشاه و سردار تورانیان...

قلمرو زبانی و ادبی: کای: مخفف «که ای» // ترکان چین: تورانیان // شاه ترکان چین: مجاز از سهراب // زین و چین: جناس ناقص

۴۴- چرا رنجه گشتی کنون بازگرد هم از آمدن هم ز دشت نبرد

بازگردانی: چرا خودت را به زحمت انداختی و اینجا آمدی؟ حالا هم از آمدن به سپیددژ و هم از جنگ منصرف شو و به کشورت برگرد.

قلمرو زبانی: رنجه گشتن: آزوده شدن، به سختی افتادن، رنجیدن // چرا رنجه گشتی: معادل امروزی «قدم رنجه کردن، لحن بیت تمسخرآلود است

۴۵- تو را بهتر آید که فرمان کنی رخ نامور سوی توران کنی

بازگردانی: برای تو بهتر این است که اطاعت کنی و به سرزمینت توران برگردی. (چهره سرشناس خود را به سوی توران کنی.)

قلمرو زبانی: تو را: برای تو // آید: می شود // نامور: جاه طلب، آوازه جو، سرشناس

قلمرو ادبی: رخ سوی توران کنی: کنایه از این که برگردی

۴۶- نباشی بس ایمن به بازوی خویش خورد گاو نادان ز پهلوی خویش

بازگردانی: نباید به زور بازوی خود خیلی اطمینان کنی. مانند گاو نادان نباش که با چاق شدن، زمینه کشته شدن خودش را فراهم می کند.

مفهوم بیت: به نیروی بازوی خود مناز و خود را مانند گاو نادان به هلاکت نینداز.

قلمرو زبانی: بس: بسیار // ایمن: در امان // خورد: ضربه می خورد، آسیب می بیند // ایمن: مسند

قلمرو ادبی: بازو: مجاز از «نیرو و توان» // مصرع دوم: ارسال المثل، کنایه از این که انسان نادان، از روی نادانی به خودش آسیب می رساند.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- به کمک فرهنگ لغت، معانی «برکشیدن» را بنویسید.

پیرون آوردن شمشیر: چو بر زین بیچید گرد آفرید یکی تیغ تیز از میان برکشید

بالای سر بردن: عمود گران برکشیدند باز دو شیر سرافراز و دو رزم ساز

بالا بردن: ز چوگان او گوی شد ناپدید تو گفתי سپهرش همی برکشید

ترقی دادن: از خلفاء بنی عباس نخستین کسی که ترکان را برکشید او [مأمون] بود.

*برای معانی بیشتر به لغت نامه مراجعه کنید.

۲- دو واژه از متن درس بیابید که با کلمه «فتراک» تناسب داشته باشد.

پاسخ: اسب، کمند، زین (فتراک: ترک بند، تسمه و دوالی است که از عقب زین اسب می آویزند و با آن چیزی را به ترک می بندند).

۳- از متن درس، نمونه‌ای از تحوّل شکل نوشتاری کلمات بیابید و بنویسید.

درفشان ← درخشان / اسپ ← اسب

۴- در بیت‌های یکم و بیست و سوم، «چو» را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید.

بیت یکم: چو آگاه شد دختر گزدهم که سالار آن انجمن گشت کم ← چو: وقتی که (حرف ربط)

بیت بیست و سوم: رها شد ز بند زره موی اوی درفشان چو خورشید شد روی اوی ← چو: مانند (حرف اضافه در دستور، ادات تشبیه در آرایه

۵- در کدام بیت‌ها «متّم» با دو حرف اضافه آمده است؟

به سهراب بر تیر باران گرفت چپ و راست جنگ سواران گرفت

زنی بود برسان گردی سوار همیشه به جنگ اندرون نامدار

چو آمد خروشان به تنگ اندرش بجنبید و برداشت خود از سرش

قلمرو ادبی:

۱- واژگان قافیه در کدام بیت‌ها، در بردارنده آرایه جناس اند؟

- فرود آمد از دژ به کردار شیر کمر بر میان بادپایی به زیر

- به پیش سپاه اندر آمد چو گرد چو رعد خروشان یکی ویله کرد

- رها شد ز بند زره موی اوی درفشان چو خورشید شد روی اوی

- نگه کرد سهراب و آمدش ننگ بر آشفست و تیز اندر آمد به جنگ

- که هم رزم جستی هم افسون و رنگ نیامد ز کار تو بر دوده ننگ

- چو سهراب را دید بر پشت زین چنین گفت کای شاه ترکان چین

۲- مفهوم عبارت‌های کنایی زیر را بنویسید

سپهبد، عنان، ازدها را سپرد ← عنان سپردن: کنایه از اختیار را به اسب دادن، به سرعت راندن

رخ نامور سوی توران کنی ← کنایه از این که به سرزمین خود برگردی

۳- یک مَثَل از متن درس بیابید و درباره معنا و کاربرد آن توضیح دهید؛ سپس با رجوع به امثال و حکم دهخدا، دو مَثَل، معادل آن بنویسید.

خورد گاو نادان ز پهلوی خویش ← مفهوم: انسان نادان، خودش به خودش زبان می رساند

معادل: از ماست که بر ماست // دشمن طاووس آمد پرّ او ای بسی شه را بکشته فرّ او // طوطی ز زبان خویش در بند افتاد

قلمرو فکری:

۱- دلیل دردمندی و غمگین بودن ساکنان دژ، چه بود؟ اسارت هجیروشکست گرد آفرید

۲- معنا و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

معنی بیت: از آن جا که توان رویارویی با او را نداشت؛ بی‌درنگ از رزم با او منصرف شد و سریع برگشت.

۳- فردوسی در این داستان، گرد آفرید را با چه ویژگی‌هایی وصف کرده است؟

بی‌همتا، غیور، زیرک، جنگجو، ماهر در تیراندازی، پهلوان

۴- با توجه به ویژگی‌های حماسه‌ا درس را با متن روان خوانی «شیرزنان» مقایسه کنید.

هر دو زمینه داستانی و ملی دارند و قهرمانی شیرزنان ایرانی را به تصویر کشیده‌اند.

شعر خوانی - دلیران و مردان ایران زمین ص ۱۱۰

۱- چو هنگامه آزمون تازه شد دگر باره ایران پر آوازه شد

معنی: وقتی زمان آزمون تازه ای (جنگ تحمیلی) فرارسید، بار دیگر نام ایران در دنیا بر سر زبان ها افتاد.

قلمرو زبانی: هنگامه: زمان // پُر آوازه: مشهور

۲- از این خطه نغز پدرام پاک وزین خاک جان پرور تابناک (با دو بیت بعد موقوف المعانی است.)

معنی: از این سرزمین شگفتی سازِ خرم و پاک و از این خاک حیات بخشِ تابناک...

ق. زبانی و ادبی: خطه: سرزمین / نغز: خوب، نیک، هر چیز عجیب و بدیع / پدرام: سرسبز و خرم / خاک: مجازاً سرزمین / جان پرور: روح بخش، زندگی بخش

۳- از این مرز فرخنده مردخیز کنام پلنگان دشمن ستیز

معنی: از این سرزمین خجسته پهلوان پرور، از این جایگاه مردان شجاع دشمن ستیز...

قلمرو زبانی و ادبی: مرز: سرزمین، کشور // کنام: آشیانه حیوانات، بیشه و جنگل // پلنگان: استعاره از مردم مبارز ایران // فرخنده: مبارک

۴- دگر ره چنان شد هنر آشکار کز آن خیره شد دیده روزگار

معنی: بار دیگر، چنان این مردم هنرنمایی کردند که چشم روزگار از آن خیره ماند.

قلمرو زبانی و ادبی: «دگر ره»: بار دیگر، (قید) // هنر: قابلیت، لیاقت (در این بیت) // روزگار: واژهٔ دو تلفظی // خیره: متحیر و سرگشته

دیده روزگار: جان بخشی (استعاره مکنیه) // بیت اغراق دارد

۵- دلیران و مردان ایران زمین هژیران جنگ آور روز کین (موقوف المعانی است.)

معنی: دلاوران و پهلوانان ایران زمین، هوشیاران جنگجوی روز نبرد.

قلمرو زبانی: هژیر: زیرک و هوشیار، چابک، چالاک // کین: کینه و انتقام، دشمنی، جنگ

۶- خروشان و جوشان به کردار موج فراز آمدند از کران فوج فوج

معنی: مانند امواج دریا نعره زنان و خشمگین، گروه گروه از هر سو پیش آمدند.

قلمرو زبانی و ادبی: فوج: گروه، دسته // فراز آمدن: رسیدن، نزدیک آمدن // جوشان، جوشنده، خشمگین // خروشان، جوشان، فوج فوج: قید

به کردار: ادات تشبیه / دلیران و مردان ایران زمین: مشابه / موج: مشابه به / وجه شبه خروشان و جوشان بودن // موج و فوج: جناس

۷- به مردی به میدان نهادند روی جهان شد از ایشان پر از گفت و گوی

معنی: مردانه وارد میدان شدند و دلآوری و شجاعت آن ها در دنیا پیچید.

قلمرو زبانی و ادبی: به مردی: مردانه (قید) // جهان: مجازاً از مردم جهان // پر از گفت و گو: مسند // مصرع دوم کنایه از این که مشهور شدند

۸- که اینان ز آب و گل دیگرند نگهبان دین، حافظ کشورند

معنی: مردم جهان به یکدیگر می گفتند. [سرشت این انسان ها با دیگران متفاوت است آنها نگهبان دین و حافظ کشور خود هستند.

قلمرو زبانی و ادبی: آب و گل مجازاً از سرشت، خمیرمایه و تلمیح به آفرینش انسان از آب و گل

۹- بدانندیش را آتش خرمن اند خدنگی گران بر دل دشمن اند

معنی: اینان مانند آتشی خرمن وجود دشمن را می سوزانند و همچون تیری کشنده بر قلب او فرود می آیند.

قلمرو زبانی: «را» در «بدانندیش را»: رای فک اضافه (آتش خرمن بدانندیش هستند). // گران: موثر، کاری، سخت و محکم

قلمرو ادبی: خدنگ: مجازاً از تیر // خرمن: استعاره از هستی و وجود دشمنان // تشبیه دلاوران ایران زمین به آتش و تیر

۱۰- ز کس جز خداوندشان بیم نیست به فرهنگشان حرف تسلیم نیست

معنی: تنها از خدای خود می ترسند و در باورشان حرفی از تسلیم نیست.

قلمرو زبانی: «نیست» در هر دو مصرع فعل غیراسنادی است. // ضمیر «شان» در مصرع نخست، نهاد و در مصرع دوم، مضاف الیه است.

قلمرو ادبی: حرف: مجازاً از سخن // فرهنگ ایهام تناسب دارد: ۱- آداب و رسوم ۲- کتاب لغت، (در این معنی با واژهٔ حرف، تناسب دارد.)

۱۱- فلک در شگفتی ز عزم شماست ملک، آفرین گوی رزم شماست

معنی: آسمان از عزم و ارادهٔ شما در شگفت است / فرشتگان دلآوری شما را تحسین می کنند.

قلمرو زبانی و ادبی: عزم: اراده // در شگفت بودن فلک: تشخیص و اغراق // فلک و ملک: جناس // عزم و رزم: جناس

۱۲- شما را چو باور به یزدان بود هم او مر شما را نگهبان بود

معنی: چون به خداوند ایمان دارید، او نیز نگهبان شماست.

قلمرو زبانی: «را» در مصرع نخست: رای تغییر فعل اسنادی (نظر کنکور: حرف اضافه)، در مصرع دوم، رای فک اضافه (نگهبان شما)

حماسه و زمینه‌های آن:

« حماسه » در لغت به معنای دلاوری و شجاعت است و در اصطلاح ادبی، شعری است با ویژگی‌های زیر:

◀ داستانی:

هر حماسه ای در بستری از حوادث شکل می گیرد

◀ قهرمانی:

شاعر حماسه سرا با بهره گیری از واژگان و زبان حماسی می‌کوشد انسانی را به تصویر کشد که از نظر توانایی‌های جسمی و روحی از دیگران متمایز باشد.

نمونه ابیاتی از کنکور:

بسان پلنگ ژبان بُد به خوی نکرده‌ی به جز جنگ، چیز آرزوی (هنر ۹۶)
بجنبید رهام زان رزمگاه برون تاخت اسب از میان سپاه (ریاضی ۹۴)

◀ قومی و ملی:

شاعر حماسه سرا بر آن است که اخلاق فردی و اجتماعی و عقاید فکری و مذهبی یک ملت را در قالب حوادث قهرمانی و در زمینه ای از واقعیات به نمایش بگذارد.

اشاره به باورها و آداب و رسوم مورد افتخار و احترام ملت، مثلاً نوروز، جشن سده، پرچم کاویان، درفش کاویان، اختر کاویان (پرچم ملی ایران) مراسم نیایش، تاج‌گذاری، نحوه خاک‌سپاری و رسوم مرتبط با آن، سوگند خوردن و... از جمله مصادیق این ویژگی است.

نمونه ابیاتی از کنکور:

بدو داد شاه اختر کاویان بر آن سان که بودی به رسم کیان (ریاضی ۹۴)
جهاندار هوشنگ با رای و داد به جای نیا تاج بر سر نهاد (ریاضی ۹۶)
سواران لشکر برانگیختند همه دشت پیشش درم ریختند (ریاضی ۹۶)
چو بشنید گفتار اخترشناس بخندید و پذیرفت از ایشان سپاس (ریاضی ۹۶)
درفشی درفشان به سر بر به پای یکی پیکرش ببر و دیگر همای (زبان ۹۸)
بدو گفت بهرام شاید بُدن به نیک و به بد رای باید زدن (زبان ۹۸)
نهادیم بر سر تو را تاج زر چنان هم که ما یافتیم از پدر (زبان ۹۸)

◀ حوادثی خارق‌العاده (خرق عادت):

طرح حوادث، انسان‌ها و موجوداتی که با منطق عینی و تجربه علمی هم سازی ندارند؛ نظیر:

وجود سیمرغ در شاهنامه، نبرد با دیوان، رویین تنی اسفندیار، گذر سیاوش از آتش، عمر هزار ساله زال، روییدن مار بر دوکتف ضحاک و...
نمونه ابیاتی از کنکور:

چرا رزم جُستی ز اسفندیار که او هست رویین تن و نامدار (ریاضی ۹۸)
چو ده ساله شد در زمین کس نبود که یارست با وی نبرد آزمود (ریاضی ۹۸)
بر او [ضحاک] سال بگذشت مانا هزار به فرجام کار آمدش خواستار (ریاضی ۹۸)
یکایک بیاراست با دیو جنگ نبد جنگشان را فراوان درنگ (زبان ۹۸)
همان زال کاو مرغ پرورده بود چنان پیرسر بود و پژمرده بود (ریاضی ۹۶)
چنین سال سیصد همی رفت کار ندیدند مرگ اندر آن روزگار (هنر ۹۶)

تمرین

در ابیات زیر زمینه‌های حماسه را بیابید.

پراکنده کافور بر خویشتن چنان چون بود رسم و ساز کفن
همی راند تیر گز اندر کمان سر خویشتن کرده سوی آسمان
به شاهی نشست از برش کی قباد همان تاج گوهر به سر بر نهاد
ز نیروی رستم ز بالای او بینداخت یک ران و یک پای او
به جمشید بر گوهر افشاندند مر آن روز را روز نو خواندند

آشنایی با آرایه: اغراق (غلو، بزرگ‌نمایی، مبالغه)

هرگاه در بیان ویژگی و صفت چیزی، زیاده‌روی و بزرگ‌نمایی شود، در زبان ادبی به این کار «اغراق» می‌گویند. این آرایه در متن‌های حماسی کاربرد فراوان دارد، مانند: شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب فردوسی

خودارزیایی: در ابیات زیر، نمونه‌های «اغراق» را بیابید و آن‌ها را توضیح دهید

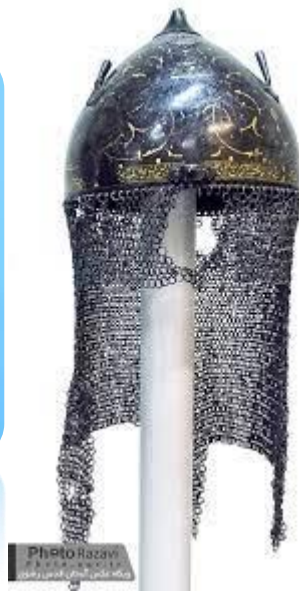
- | | |
|---|---|
| ۱- ظرافت بین که چون عکسی که در آینه‌ای افتد | توان در سینه پیدا کردنش راز نهانی را (صائب) |
| ۲- نرم از آتش می‌توان کردن کمان سخت را | من ملایم کردم از آه، آسمان سخت را (صائب) |
| ۳- چنان باران عنان از کف رها کرد | که روزن چشم نتوانست واکرد |
| ۴- پای اگر بر خار بفشارم دراوکی می‌رود؟ | ز آن که می‌داند نباید رفت در دام بلا |
| ۵- نه فلک در پیش چشم اهل همت خرمی است | هر که کام از آسمان جوید گدای خرمی است |
| ۶- تو را می‌رسد از سر کبر و ناز | که در روی قارون کنی پا دراز |
| ۷- سبک پی قاصدی باید که چون غم‌نامه ما را | به دست او دهد کاغذ هنوز از گریه تر باشد |
| ۸- تا نگاه افکنده‌ای تسخیر شهری کرده‌ای | هم‌چو بوی گل که تا برخاست بستان را گرفت |
| ۹- به عهدش ستم از جهان پاکشید | همه ناخن خویش شاهین بُرید |
| ۱۰- ای دل از گرمی خورشید قیامت باک نیست | آه سردی می‌توان در عرصه محشر کشید |

رجز خوانی:

یکی از آداب حماسه، رجز خوانی پهلوانان دو سپاه است، در اصطلاح ادبی شعری را گویند که مبارزان در مقام مفاخره و مباحثات و لاف‌زنی در بیان مردانگی‌های خویش و خاندانشان به‌ویژه در میدان جنگ بر زبان می‌رانده‌اند. رجز خوانی بخشی از تاکتیک رزمی جنگاوران برای درهم شکستن روحیه دشمن بوده است.



سنان



خود (کلاهخود)



زره



زین، فتراک و کمند

رمضانلی - گروه

اسفند ۹۹ - رمضانلی

دیبرستان نمونه دولتی شهید مفتح جهرم

ادبستان <https://t.me/adabestan94>

بانک سوال ادبیات <http://t.me/banke2>